



مهر خادم الرضا(ع)



بچه ها کم کم در حال آماده شدن برای رفتن به محل اجرای سرودشان هستند. هوا به شدت سرد است و گوی امشب، برنامه زمان بندی گروه را برای حضور در تجمع تغییر داده است. در مسیر یاسید محمد جواد و سید محمد حسین سبحانلو، محمد پارسا علیمردانی، امیرعباس احمدی همراه می شویم. برادران سبحانلو دو هفته است که از محله سید رضی به این محدوده می آیند تا در برنامه های فرهنگی مسجد الرضا(ع) شرکت کنند. سید محمد می گوید فضای دوستانه و رفاقتی که بین مربی و بچه ها برقرار است، زمینه جذب او و برادرش را به این مسجد فراهم کرد.

امیرعباس درباره حس و حالش موقع اجرا می گوید: خواندن سرودهای حماسی و اشتیاق مردمی که آن پایین دوربین به دست، ایستاده اند و از اجرای ما فیلم می گیرند، حس بسیار خوبی دارد. محمد پارسا از شبی می گوید که به شدت سرد بود و برای یکدست بودن لباس ها مجبور شدند کاپشن و لباس های گرم را در آورند؛ «موقع اجرا بعضی بچه ها که لباس مشکی شان نیم آستین بود، از سرما لرزه به تنشانشان افتاده بود.»

ادامه صحبت های او به گفتن از خاطره حضور در نماز جمعه چند روز بعد آن اجرا برمی گردد که یکی از خدام حرم وقتی چشمش به گروه آن ها افتاد، جلو آمده و پرسیده بود: شما همان نوجوان هایی نیستید که در چهارراه آزاد شهر اجرا داشتید؟ و بعد با آقای هاشمی گفت و گو کرده و چند روز بعد به تعداد بچه ها لباس فرم تهیه کرده و آورده بود. محمد پارسا می گوید: اگر چه ما قصد پرداخت هزینه لباس ها را داشتیم، آن بنده خدا که نخواست خودش را معرفی کند، موافقت نکرد و رفت. این دیده شدن برای خود ما خیلی جالب و باعث خوشحالی بود.



امام جماعت مسجد ولیعصر(عج)، هماهنگ کننده برنامه ها و تدارکات هم بالای سن حضور دارد. جمعیت انبوهی رویه محل اجرا، پرچم به دست ایستاده اند. با آمدن گروه سرود به روی سن، صدای صلوات فضا را پر می کند.

بین جمعیت به تماشای اجرای گروه سرود ایستاده ایم تا آن لحظات را ثبت و ضبط کنیم. با اعلام مجری، بچه ها شروع به خواندن می کنند: «با اینکه ندید روی خوش در دنیا/ خوشحاله که باز می ره پیش زهرا/ کاش بگیره دلامون از عمار نشونه/ پشت علی تو معرکه خالی نمونه». سروده ای متناسب با شب های قدر و حال و هوای این روزها و فقدان رهبری. جمعیت همه دوربین و پرچم به دست زیر لب سرود بچه ها را زمزمه می کنند.

پیرزنی در حالی که قاب عکس جوان شهیدش را در دست دارد و پوستر کوچکی از عکس آیت... خامنه ای به روی چادرش سنجاق شده، پشت ویلچر پیرمردی ایستاده است. او همان طور که با خواندن بچه ها پرچم کوچکی را که در دست دارد، تکان می دهد. سعی می کند جاهایی از سرود را همخوانی کند. پیرزن خودش را بی بی زهرا حسینی معرفی می کند و می گوید: خانه ما همین نزدیکی است. من و همسرم از شب اول در این مراسم شرکت می کنیم. مطمئن هستیم اگر حسین، پسر شهید ما هم بود، همین را از ما می خواست.

پیرمرد خودش را داوود رضایی معرفی می کند. او در حالی که به بچه ها اشاره می کند، می گوید: این بچه ها مایه افتخار ما و خار چشم دشمنان هستند. این ها پا جای پای شهدا گذاشته اند. زمانی بچه های ما، جوان های ما، به اقتضای زمان، راه جبهه را پیش گرفتند. امروز این ها با برنامه های فرهنگی و حضورشان، ارادت خود را به این نظام و انقلاب نشان می دهند. کمترین کار ما مردم، حضور در این اجتماعات و دلگرمی دادن آن ها به ادامه راه است.

کمترین کار ما حضور در اجتماعات است

به چهارراه میلاد که نزدیک می شویم، شعارهای مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل به وضوح شنیده می شود. روشنایی مانیاتور و نورافکن ها، محدوده تجمع را روشن کرده است. پسرها از ماجدا می شوند و به سمت سن محل اجرای دوند. دقایقی دیگر نوبت اجرای گروه سرود است. حجت الاسلام والمسلمین علی رفعتی



در حسرت دیدار آقا

مهدی تاج، یکی از نوجوانان فعال مسجد الرضا(ع) و یکی از اعضای گروه سرود است که زمینه این گفت و گور فراهم کرد. او از حال و هوای این روزهای شهر می گوید و ضرورت حضور نوجوان ها و جوان ها در صحنه. از آرزوی تحقق نیافته اش برای دیدار بار رهبری می گوید و حسرتی که برای همیشه در دلش مانده است. مهدی می گوید: تلخ ترین خبر عمرم، شنیدن خبر شهادت رهبری بود.

او از حضور رهبری در سال های گذشته در منزل مادر بزرگش در محله جلال آل احمد می گوید. شنیده هایی از زبان بزرگ ترها درباره سادگی، صفا و صمیمیت رهبری سبب شده بود او همیشه آرزو کند برای یک بار ولو از دور، موفق به دیدار ایشان شود. آرزوی دیداری که امروز به حسرتی همیشگی تبدیل شده و او سعی می کند با حضور پررنگ در برنامه های فرهنگی و اجتماعی مسجد، راه شهدا و امام شهید را ادامه دهد.

